

آراء علماء الشيعة والسنة حول حقيقة النفس

مصطفى رحمانى پورا

الخلاصة

إن الأسئلة المتعلقة بحقيقة النفس البشرية تعد من أهم الأسئلة الأساسية في المجتمع البشري التي تثار في الأوساط العلمية وغير العلمية منذ العصور القديمة. والإنسان في يبحث دائماً لاكتشاف حقيقته والوعي بحقيقته إن ما ناقشه في هذه المقالة هو ممارسة علماء الإسلام في هذا الصدد حيث يدعي بعض علماء السنة وحتى الشيعة بجسد النفس البشرية وتشابه النفس مع الجسد ويعتبرون النفس شيئاً مثل الجسد والنفس ويعتبرون جوهر الإنسان محصوراً في الجسد البشري. لكنّ الآخرين باستخدام الحجج العقلانية ينسبون معنى فائقاً للمادية إلى حقيقة الإنسان ويعتبرونها حقيقة مجردة منفصلة عن الجسد. إنهم يعتبرون الروح هي القائد والمخطط لجسد الإنسان ويحصرون جوهر الإنسانية في روحه. لأنّ ما يبقى بعد هذا العالم المادي هو الروح والجسد يتحلل ويدمر بانفصال الروح. ولذلك في هذه المقالة وباستخدام المنهج العقلي والنقلي وبالاعتماد على نظريات بعض علماء الشيعة والسنة تم دراسة وجهات نظر مختلفة وبالنظر إلى بعض الروايات والأدلة العقلية القاطعة فإنه بما أن قوام جسم الإنسان وبنيته هو نفسه وروحه فقد تم اعتماد مادة مادية وميتافيزيقية وإثباتها على أنها حقيقة النفس الإنسانية.

١. الطالب في المستوى الرابع في فرع الكلام الاسلامى في المؤسسة الحوزوية الامام صادق عليه السلام، قم،

فصلنامه حکمت کریمان

شماره ۱۰، زمستان ۱۴۰۳

صص ۶-۲۳

دیدگاه متکلمین شیعه و اهل تسنن درباره حقیقت نفس

مصطفی رحمانی پور^۱

چکیده

سؤالات پیرامون حقیقت نفس انسانی از اساسی‌ترین سؤالات جامعه بشری است که از دیرباز تاکنون، در مجامع علمی و غیرعلمی مطرح بوده و خواهد بود و بشر دائماً در جستجوی این است که واقعیت خود را کشف و از حقیقت خود آگاهی پیدا کند، آنچه در این مقاله به آن پرداخته شده کاریست متکلمین اسلامی در این باب است که برخی از متکلمین اهل تسنن و حتی شیعه مدعی جسمانیت روح انسان و همگونی نفس با جسم شده و نفس را شیء ای همانند جسم و بدن دانسته و ذات انسان را منحصر در جسم انسان می‌دانند اما برخی دیگر با ادله عقلی معنایی فوق مادی برای حقیقت انسان قائل شده و آن را حقیقتی مجرد و جدای از بدن می‌دانند، ایشان نفس را فرمانده و مدبر برای کالبد انسان دانسته و قوام انسانیت انسان را در روح او منحصر می‌کنند چراکه آنچه بعد از این عالم مادی بقاء دارد، روح است و بدن با جدایی روح، متلاشی شده و نابود می‌گردد، لذا در این مقاله با روش عقلی و نقلی با تکیه بر نظریات برخی از متکلمین شیعه و سنی به بررسی دیدگاه‌های مختلف پرداخته شده و با نگاهی دقیق به برخی روایات و ادله محکم عقلی از آن جایی که قوام بدن و کالبد انسان به نفس و روح اوست، امری فرامادی و متافیزیکی به عنوان حقیقت نفس انسان اتخاذ شده و به اثبات رسیده است.

واژه‌های کلیدی: نفس، حقیقت، روح، انسان.

۱. دانش‌پژوه سطح ۴ کلام اسلامی موسسه آموزش عالی حوزوی امام صادق علیه السلام قم،

مقدمه

انسان‌ها از دیرباز همواره به دنبال کشف حقایقی در پاسخ به سوالاتی پیرامون حقیقت انسان بوده‌اند که حقیقت نفس و روح انسانی چیست؟ آیا حقیقت انسان جسم ظاهری است که با چشم سر قابل رؤیت است یا حقیقت، اجزای درونی این بدن مادی است و یا امری فراماده حقیقت و واقعیت انسان را تشکیل می‌دهد و چه بسا امری متشکل از اموری مادی و فرامادی تشکیل دهنده حقیقت انسان باشد؟! از آنجایی که انسان‌ها به واسطه عقل و شعور از باقی حیوانات و موجودات مادی جداگشته و هر کدام با توجه به افکار و عقاید درونی دارای اهداف و اغراضی هستند، لذا برای بهتر زیستن و سهل الوصول تر کردن اهداف باید برای شناخت بهتر حقیقت انسانی از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

شناخت و معرفت در زمینه‌ی خودشناسی و به صورت کلی، انسان‌شناسی از ابزارهایی است که می‌تواند انسان را به قله‌های پیشرفت و سعادت برساند و از آنجایی که مهم‌ترین ساحت هر انسانی، روح اوست، لذا باید برای شناخت آن اقدام کرده و در جهت معرفت بیشتر نفس قدم بردارد تا با این شناخت بتواند در مسیر زندگی راه درست خود را انتخاب و به اغراض دنیایی و آخرتی خویشتن برسد.

با نگاهی گذرا به تاریخ بشر می‌توان دریافت که انسان‌ها از گذشته‌های دور با هر دین و مذهبی و یا هر رنگ و سلیقه‌ای، به دنبال این موضوع بوده و تمامی ادیان مختلف و مذاهب متفاوت در این باره اظهار نظر کرده و ارائه بحث نموده‌اند که با ظهور دین مبین اسلام و آرایه مطالب حقه الهی توسط نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام، این مطالب عمق یافته و بعدها متکلمین شیعی و سنی در دهه‌های مختلف با غور در این گونه مطالب مباحث زیادی را در این باره بیان نموده‌اند، این موضوع در عصر حاضر نیز، همچون گذشته در نزد معاصرین مورد بحث و گفت‌وگو قرار گرفته و مباحث زیادی حول این محور بیان شده، در نتیجه سؤال اساسی این است که نظریه صحیح در باب حقیقت نفس انسانی چیست؟

این مقاله درصدد جمع‌آوری تطبیقی و نتیجه‌گیری نظرات و دیدگاه‌ها و ادله برخی از متکلمین شیعه و اهل تسنن بوده و مختصراً مطالبی در این موضوع از لسان قدما، بزرگان و صاحب نظران هر مذهب بیان می‌کند.

۱. مفهوم‌شناسی نفس

۱-۱. نفس در لغت

۱-۱-۱. ابن منظور نفس را همان روح می‌داند و نقل می‌کند که جناب ابواسحاق، لغت نفس را در جملات در دو معنا مستعمل می‌داند:

اول: به معنای روح است که وقتی می‌گوییم (خرجت نفس زید) یعنی روح از بدن زید جدا شد، در اینجا ایشان برای نفس معنای اسمی فرض کرده به خلاف معنای دوم که معنایی وصفی است.

دوم: به معنای ذات و حقیقت یک شیء، در واقع وقتی کسی می‌گوید «قتل زید نفسه» یعنی زید خودکشی کرد و نفس خود را به هلاکت رساند، گویا در اینجا معنا، اسمی نیست بلکه نفس و حقیقت شیء بگله مراد بوده و معنای وصفی دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۳۳/۶).

۱-۱-۲. مرحوم شیخ طوسی (۱۴۱۳) در کتاب التبیان معنای لغوی نفس را در انسان‌ها از ریشه کلمه نفاسه که مترادف خون است می‌دانند و روح را مشتق شده از ریح و باد و نسیم می‌دانند لکن در حیوانات نفس حیوان را جسمی لطیف و روحانی از نسیم دانسته و در سایر اشیاء خود شیء را به عنوان نفس شیء فرض نموده‌اند (۳۹/۹).

۱-۱-۳. طباطبایی (۱۴۱۷) در المیزان در ذیل آیه ۳۵ سوره انبیاء^۲ معنای نفس را آن چیزی می‌داند که نفس به آن اضافه شده است مثلاً وقتی گفته می‌شود نفس انسان یا

۱. النفس نفس الإنسان والفرق بین النفس والروح أن النفس من النفاسة، والروح من الریح. وأنفس ما فی

الحيوان نفسه، وهي جسم رقیق روحانی من الریح، و نفس الشیء هو الشیء

۲. ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْبَشْرِ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾

نفس الشی و یا نفس الحجر، مراد خود انسان، خود شیء و خود سنگ است به گونه‌ای که به تنهایی و بدون مضاف الیه بی معنا خواهد بود بنابراین معنای نفس برای تأکید لفظی کلمه‌ای است که بعد از آن می‌آید (۲۸۵/۱۴).

۲-۱. نفس در اصطلاح

۱-۲-۱. خواجه نصیرالدین طوسی (۱۴۰۷) کمال اول جسم طبیعی را که دارای حیات بالقوه است را نفس می‌داند (۱۵۶).^۱

۲-۲-۱. علامه حلی (۱۴۱۵) همانند استادش خواجه طوسی نفس را کمال اول برای جسم طبیعی می‌داند اما قید دارای حیات بالقوه بودن را منوط به تعلق تعریف به نفس انسانی می‌کند (۲۲۷).^۲

۳-۲-۱. تفتازانی (۱۴۰۹) در تعریف اصطلاحی نفس: جوهری است که اگر به صورت تدبیری و تصرفی به بدن تعلق گیرد به آن نفس گویند (۲۹۸/۳).^۳

۴-۲-۱. اخوان الصفا (۱۴۱۲) تعریف نفس را جوهری با ویژگی بساطت، روحانی، دارای حیات، اعلام و فعال می‌دانند که صورتی از صور عقل فعال می‌باشد (۳۶۱/۳).^۴

۲. نفس از دیدگاه متکلمین شیعه

۱-۲. مرحوم شیخ مفید

پس از ذکر روایتی که در آن سؤال و جوابی بین امام علیه السلام و سائل در باب حقیقت انسان رد و بدل می‌شود (مجلسی: ۸۸/۵۸)، نظریه خود را در باب چیستی حقیقت انسان هم نظر با

۱. أما النفس: فهي كمال أول لجسم طبيعي آلي ذي حياة بالقوة

۲. هو كمال أول لجسم طبيعي آلي، وإن أردنا تخصيص التعريف بالنفس الحيوانية أضفنا إليه ذي الحياة بالقوة

۳. الجوهر المجرد إن تعلق بالبدن تعلق التدبير و التصرف فنفس

۴. اخوان الصفا «جوهر بسيطة روحانية حية علامة فعالة صورة من صور العقل الفعال»

معمر معتزلی و بنی نوبخت شیعی دانسته و قائلند که نفس انسان شیء است که دارای علم و قدرت و حیات و اراده و نقص است، جوهر بوده و قائم به ذات خود می باشد و در افعالش نیازمند ابزاری به نام جسد و کالبد است به عبارتی برای ظهور علم و قدرت، ظهور حیات و اجرای اراده در عالم ماده، محتاج به ابزاری به نام جسم است (مفید، ۱۴۱۳: ۱۸۳). در ادامه ایشان پاسخ به سؤالی مقدر داده اند که چنانچه مستشکلی بگویند چه فرقی است میان جسد زنده و مرده پس این جسد است که دارای حیات است نه ان نفسی که برای حیاتش نیازمند جسد و کالبد می باشد؟ این چنین پاسخ می دهند: وصف حیات در جسد و ان نفسی که این جسد را ابزار برای او می دانیم، متفاوت است، این جسد حیاتش نباتی بوده و با توجه به اینکه فاقد قوه عاقله است، عالم و قادر شدن برایش ناممکن می باشد چراکه حکم ابزار را دارند مانند عینکی که واسطه و ابزار دیدن چشم است^۱ و اما نفس انسان وقتی از این بدن مفارقت کرد از بین نرفته، لذا مخاطب امرونهی پروردگار بوده و جایگاه جزا و عقاب خداوند قرار گرفته و متنعم به نعم الهی و یا معذب به عذاب اعمال خویش می گردد (همان).

۲-۲. مرحوم سیدمرتضی

با توجه به بحث لغوی که در ابتدا گذشت و اتحاد مصداقی نفس و روح، سخن مرحوم سید مرتضی در کتاب رسائل الشریف المرتضی را که مباحث روح را در ذیل موضوع نفس آورده بیان می کنیم

سید مرتضی (۱۴۰۵) معنای صحیح روح را آن هوایی می داند که در ابدان بشر متردد بوده و عامل حیاتشان می گردد، چنان که حیات به آن وابسته بوده که نبودش عدم حیات را به ارمغان آورده و باعث ممات می گردد (۱/۱۳۰).

۱. البته چنانچه دیدن را فرضا به چشم مستند کنیم، و الا دیدن کار نفس است و چشم ابزار به حساب می آید اما وقتی برای نفس، وصف علم، قدرت و حیات را می آوریم، بذاته واجد ان صفات بوده و بدان ها متصف می شود و این همان روح انسان است.

چنانچه این نظر را بپذیریم، به اقرار خود ایشان باید قائل به جسمانیت نفس و روح شده و نفس را موجودی مادی بدانیم که البته بر این نظر اشکالات بسیاری وارد است و از آنجایی که در این مقاله به دنبال بحث تفصیلی نفس نیستیم از بیان اشکالات جسم و جسمانی بودن روح صرف نظر می‌کنیم.

البته می‌توان تعریف ایشان از نفس و روح، مبنی بر هوای مترددی که عامل حیات است که عدم آن، علت و عامل عدم حیات بوده را توجیه کرده و بر معنایی فراتر از معنای ظاهری (که منجر به جسمانیت می‌شود)، حمل کرد و بگوییم شاید مراد ایشان جسم لطیفی همانند وجود اجنه باشد و از دایره جسمانیت خارج که این توجیه با تصریح^۱ ایشان (همان: ۱۳۰/۱) با جسمانی بودن نفس سازگار نبوده و این چنین احتمالی در مورد سخن ایشان صحیح نمی‌باشد مگر اینکه بگوییم منظورشان از جسمانیت در متن، جسم لطیفی است که فلاسفه از آن یاد کرده‌اند و تصریح جناب سید مرتضی بر جسمانیت روح، همان جسم لطیفی که در لسان فلاسفه از آن به نفس و روح شده است، می‌باشد که با توجه به اینکه در زمان ایشان یعنی در قرن چهارم و پنجم هجری قمری هنوز سخنی از مسائل فلسفی به این گستردگی نبوده این احتمال هم که ایشان از کلمات فلاسفه وام گرفته و این گونه سخن گفته، نمی‌تواند درست باشد، الا اینکه بگوییم ایشان مرادشان معنای متعالی روح بوده و فقط لغتی بهتر از هوای متردد پیدا نکرده‌اند و مراد منظورشان تعریف مشهور و متعالی روح و نفس می‌باشد.

۲-۳. مرحوم فیض کاشانی

در باب رابطه نفس و بدن و حقیقت نفس معتقد است این نفس است که انجام دهنده امور است و بدن فقط ابزار پیاده‌سازی این افعال در عالم ماده می‌باشد، ایشان قائلند که نفس با جواهر عقلیه ارتباط گرفته و کسب علم و فیض می‌کند و با نگاهی

۱. فالروح جسماء علی هذا القاعدة

ابزاری به کالبد و بدن، عامل اعمال را در انسان، نفس او دانسته و حقیقت انسان را در روح انسان می‌دانند (فیض کاشانی، ۱۴۲۸: ۱۱۷/۲)، با توجه به این کلام، ایشان نفس را این‌گونه تعریف کرده‌اند که نفس شیء است که دارای جهات و قوا بوده، با عالم عقول ارتباط گرفته و به واسطه ابزاری همچون بدن آنچه از انسان صادر می‌شود را در عالم ماده ایجاد می‌نماید.

۲-۴. مرحوم فیاض لاهیجی

در کتاب شوارق الالهام پس از نقل آرای مختلف متکلمین حول مساله حقیقت نفس به دو نظریه مهم اشاره فرموده و ادله هر کدام را به تفصیل بیان می‌کند که در این مقاله مختصراً دو نظریه را آورده و به برخی از ادله آن‌ها می‌پردازیم.

۲-۴-۱. نظریه اول:

نفس و روح جسمی است همانند سایر اجسام در عالم ماده (لاهیجی، بی‌تا: ۳۵۹/۲)

دلیل اول

از نظر قائلان به جسمانیت نفس، باید در انسان همان چیزی که مدرک کلیات است، مدرک جزئیات هم باشد چراکه ما به واسطه امر کلی، بر جزئی حکم می‌کنیم فلذا حاکم بین این دو (امور کلی و جزئی) باید یک چیز باشد تا هر دو را تصور کرده و بر یکدیگر تطبیق دهد مثلاً در قضیه (این شیء دارای حرارت است) باید یک چیز هم مدرک کلی حرارت باشد و هم مدرک حرارت شیء جزئی، تا بتواند این دو را بر یکدیگر تطبیق داده و حکم به حرارت شیء نماید و از آن جایی که مدرک جزئیات جسم است فلذا نفس انسان حقیقتاً یک شیء جسمانی است و الا اگر این حرف مورد پذیرش قرار نگیرد و مدرک جزئیات را جسم و مدرک کلیات را نفس مجرد بدانیم، باید قائل به نفوس مجرده در حیوانات شویم چرا که حیوانات هم اموری جزئی را درک می‌نمایند که امری بدیهی البطلان است، در نتیجه نفس از سنخ جسمانیات و مادیات بوده و با تجرد بیگانه می‌باشد.

دلیل دوم

همه می‌دانیم که وقتی خود را تحت عنوان (من) که همان نفس انسان است خطاب می‌کنیم، مرادمان از (من) همان چیزی است که، می‌نشیند، بر می‌خیزد، راه می‌رود، غذا می‌خورد، صحبت می‌کند و غیره مانند اینکه می‌گوییم من حرارت را حس کردم، من شیرینی را چشیدم، من کتاب را خواندم و مثال‌های فراوان دیگری که در این زمینه وجود دارد، و از آن جایی که این صفات و ویژگی‌ها از خواص اجسام است در نتیجه این چیزی که ما به آن (من) می‌گوییم، که همان نفس ماست، باید دارای همین خواص بوده و جسم و جسمانی باشد.

مرحوم لاهیجی دلایل دیگری نیز در باب جسمانی بودن نفس ذکر می‌کنند که برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب شرح تجرید ایشان مراجعه بفرمایید (همان: ۳۶۰/۲).

۲-۴-۲. نظریه دوم:

نفس انسان جوهر مجردی است که فرامادی بوده و از جسم و جسمانی بودن مبرا است (همان: ۳۶۳/۲).

مرحوم لاهیجی هم همین نظر را برگزیده و مجرد بودن نفس را سخن حق می‌داند^۱ جوهر بودن نفس دلیلش مجرد بودن آن است^۲ و برای تجرد نفس از جهت عقلی دلالتی آورده‌اند که به برخی اشاره می‌کنیم:

دلیل اول

اولین دلیلی که جناب فیاض لاهیجی در کتاب شوارق الالهام به نقل از مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی از حیث عقلی به آن پرداخته این است که چون صورت‌های علمی که بر نفس انسان عارض شده و نفس را واجد علم می‌کنند مجرداند لذا نفسی که این صور بر آن نقش بسته و عارض می‌شود نیز باید مجرد باشد.

۱. اختار المصنف مذهب المحققین فقال و هی جوهر مجرد

۲. چرا که موجود مجرد قائم به ذات خود می‌باشد و برای تحققش در عالم خارج نیازمند به غیر نیست

ایشان بر پایه کور و کر بودن ماده به این استدلال تمسک کرده‌اند با این توضیح که چون از لوازم ماده امتداد داشتن و در پی داشتن اجزا مغایر است و از طرفی به تعبیر ملاصدرا، ماده چیزی جز غیبت اجزا نیست، لذا در امور مادی، هم اجزاء مغایر از یکدیگر غائب‌اند و هم هر جز از خود غیبت داشته و به خود علم ندارد چون خودش نیز متشکل از اجزا مغایر است، بنابراین علم و آگاهی در امور مادی راه ندارد، جدای از این مساله از جهت عقلی به اثبات رسیده که چون علم امری مجرد است، نمی‌تواند با امری مادی متحد شود و از آن جایی که ما در خود می‌یابیم که واجد علوم هستیم پس باید این نفسی که در بردارنده این علوم مجرد است، عاری از ماده بوده و به وصف تجرد متصف باشد.

دلیل دوم

نفس انسان به خودی خود، جدا از ماده می‌باشد بر انجام اموری قدرت و توانایی دارد که موجود صرفاً جسمانی، که مقارن با ماده است، از انجام آن عاجز می‌باشد «مانند تعقل امور نامتناهی» که فقط نفس بر تعقل آن قادر بوده و می‌تواند حول آنها تفکر نماید، بر خلاف شیء جسمانی که چون ذاتاً با ماده عجین می‌باشد محدود بوده و قدرت تعقل و تفکر امور نامتناهی را ندارد، فلذا روح مجرد بوده و فارغ از جسمانی بودن می‌باشد در این زمینه می‌توان مثال‌های فراوانی را از امور کلی ذکر که عقل قادر بر تفکر و تعقل آن بوده، ولیکن امور مادی و جسمانی به همان دلیلی که در دلیل قبل به آن اشاره کردیم^۱ نمیتواند حول آن محور تفکر نماید مانند تصور استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین یا استحاله دور و تسلسل و حتی تصور اموری مانند بزرگ‌تر بودن کل از جز و امور کلی دیگری که موطن آن عقل بوده و از دایره تعقل جسم و جسمانی خارج است.

ایشان در کتاب شوارق الالهام به هفت دلیل بر مجرد بودن روح پرداخته، که ما در اینجا به بیان دو دلیل اکتفا کرده و برای مطالعه بیشتر به کتاب ایشان ارجاع می‌دهیم (همان: ۳۶۴/۲)

۱. اینکه امر مادی به دلیل غیبت اجزا هم به اجزاء و هم به خودش نمیتواند علم داشته باشد.

۲-۵. مرحوم ملا صالح مازندرانی

ایشان یکی دیگر از متکلمان شیعی که مشی عقل‌گرایی داشته و در زمینه حقیقت نفس سخن گفته و در کتاب شرح اصول کافی در ذیل روایتی که سائلی از امام علیه السلام در باب روح حضرت آدم علیه السلام می‌پرسد^۱ (فارق از اینکه شناخت روح را امری سخت و بس عظیم می‌داند^۲) روح را این‌گونه تشریح کرده و می‌فرماید روح همان نفس ناطقه مجردی است که رابطه‌اش با بدن رابطه تعلقیه بوده و این تعلق همان تدبیر و تصرف و حیاتی است که نفس بر بدن دارد، و هنگامی که این تعلق از بین برود و زائل شود، مرگ رخ داده و بدن حیات‌اش را از دست می‌دهد و پس از مدتی متلاشی می‌شود، اما نفس بعد از این جدایی و با نابودی بدن و متلاشی شدن کالبد انسان، روح باقی مانده و به دنیایی دیگر منتقل می‌شود (مازندرانی، ۱۳۸۸: ۱۵۴/۴).

ایشان نیز به همانند برخی دیگر از متکلمان عقل‌گرا، حقیقت انسان را در روح او دانسته و با نگاهی ابزاری به بدن، بدن را زمینه‌ساز و به تعبیر فلاسفه، علت معده برای انجام امور و اجرای افعال نفس در دنیای مادی می‌داند، بنابراین از نظر ایشان روح همه کاره و فرمانده بدن بوده و رابطه‌اش با بدن، رابطه تعلقیه است که آن را تدبیر کرده و به عنوان آلت و ابزاری برای انجام و اجرای خواسته‌هایش، از آن بهره می‌برد و در نهایت، مرگ هم چیزی جز انفصال این تعلق میان بدن و نفس نیست، که با زائل شدن این تعلق، بدن دیگر کارایی خود را از دست داده و نابود می‌شود و روح انسان که ابدی است، به عالمی دیگر منتقل می‌گردد.

۱. «عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير، عن» «ابن اذينة، عن الأحول قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الروح التي في آدم» «عليه السلام، قوله: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» * قال: هذه روح مخلوقة و» «الروح التي في عيسى مخلوقة»
۲. ایشان شناخت و معرفت روح از اموری تلقی می‌کنند که عقلاء از شناخت آن متحیر مانده و اظهار عجز و ناتوانی کرده‌اند (قد تحيّر العقلاء في حقيقته و اعترف كثير منهم بالعجز عن معرفته)

۳. نفس از دیدگاه متکلمین اهل تسنن

از آن جایی که مساله و موضوع نفس از جمله مسائل فرامذهبی بوده و منحصر در مذهب امامیه نیست بنابراین نه تنها شیعه بلکه علما و بزرگان از اهل تسنن نیز، در زمینه نفس و روح به بحث و گفت‌وگو پرداخته و اظهار نظر کرده‌اند تا جایی که مطالب زیادی را در این موضوع به کتابت درآورده و کتب متعددی حول این مساله تألیف نموده‌اند که مختصراً به چند نظریه می‌پردازیم.

۳-۱. جناب ابوحامد غزالی

معروف به امام محمد غزالی چهار اسم برای نفس ذکر کرده و هر چهار کلمه را مشترک لفظی می‌داند؛ یعنی برای همه آنها یک معنا قائل است (غزالی، ۱۴۱۶: ۱۱۳). او چهار کلمه، قلب، روح، نفس و عقل را دارای حقیقتی واحد دانسته و برای هر کدام توضیحی مختصر می‌آورد.

برای قلب دو معنا ذکر می‌کند:

اول: یک تکه گوشت صنوبری شکل که در پشت قفسه سینه در سمت چپ بدن قرار دارد و منبع و منشأ روح حیوانی^۱ انسان است^۲.

دوم: یک شیء ربانی و روحانی که رابطه‌ای با این قلب جسمانی دارد و مدرکات انسان به واسطه آن است و این قلب است که خطاب عقوبت و پاداش الهی قرار می‌گیرد. روح نیز دارای دو معناست:

اول: جسم لطیفی که خون را از قلب و به واسطه عروق به تمام بدن می‌رساند و عامل کارکرد اجزا انسان من جمله شنوایی، بویایی، چشایی، حس لامسه و غیره می‌شود.

۱. احتمالاً مراد ایشان از روح حیوانی، همان قوه رشد و نمو و حیات نباتی است که باعث ادامه حیات مادی انسان در عالم دنیا می‌شود.

۲. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که ایشان عامل حیات دنیوی انسان را قلب دانسته و جریان خون در رگها را عامل بقاء حیات دنیایی انسان میدانند.

دوم: معنای دوم (هم معنای با یکی از دو معنای قلب است) امری است ربانی و معنایی است که غالب عقول و افهام از درک حقیقت آن عاجزاند، آن شیء لطیفی است که در انسان هم عالم است و هم مدرک و این همان چیزی است در سوره مبارکه اسراء^۱ به آن اشاره شده که از امور پروردگار است و عقل بشر از درک حقیقت آن عاجز. نفس نیز دارای دو معناست:

اول: مراد از نفس منبع دو قوه شهوت و غضب انسان است که در نظر صوفیه کلمه نفس غلبه استعمالش در صفات مذموم بوده لذا نفس را جامع صفات مذمومه می دانند و این همان نفسی است که حضرت رسول در حدیثی آن را دشمن ترین دشمن انسان می دانند.^۲

دوم: معنای دوم نفس همان شیء لطیفی است که حقیقت و ذات انسان را تشکیل می دهد و اگر متخلق به فضائل اخلاقی شود به آن نفس مطمئنه و اگر دچار شهوات و غضبات گردد و تابع شیطان شود به آن نفس لوامه و اماره گویند. عقل نیز بر دو معنا قابل انطباق است.

اول: گاهی به معنای علم به حقائق و واقعیت ها است.^۳

دوم: گاهی به معنای خود علم نیست بلکه مراد قوه ای است که به واسطه آن علوم درک می شوند که این همان شیء لطیفی است که در هر سه کلمه قبل به آن اشاره شد و ان حقیقت انسان است و ارتباطی خاص میان قلب جسمانی و این عقل برقرار است به گونه ای که قلب مملکت عقل قرار گرفته و تمثیل اش همانند کرسی و عرش در برابر خداوند متعال است (همان).

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي [الإسراء: ۸۵]

۲. قال صلى الله عليه و(اله) سلم: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك».

۳. که در این صورت قلب مخزن و منبع علوم عقل می شود.

۱-۱-۳. توضیح کلام غزالی

جناب غزالی برای هر کدام از اسماء نفس، معانی را ذکر کردند که برخی از آن‌ها از علم نفس‌شناسی و به تعبیری علوم انسان‌شناسی جداست، همانند معنای اول برای قلب که در تعریف آن فرمودند: شیء ای صنوبری شکل است که معدن و منبع خون بوده و عامل حیات انسان می‌باشد، که باید از آن در علوم دیگری همچون علم تجربی و پزشکی بحث کرد و ابعاد مختلف موضوع قلب جسمانی را به طور دقیق مورد مطالعه قرار داد و نتایجی مرتبط با هدف مورد نظر، که شناخت بافت‌ها و کارکرد ظاهری و جسمی قلب است، را نتیجه گرفت، مگر اینکه سخن ایشان را از این باب که قلب زمینه ساز حیات نفس انسان است داخل در موضوع بدانیم، که با توجه به کلام‌شان که فرمودند: «این معنای از قلب، حیات حیوانی را به انسان می‌بخشد» می‌تواند مؤید این توجیه و برداشت باشد، وی در سایر کلمات هم همین مساله را تکرار کرده و معانی اولیه ذکر شده، به نحوی خارج از بحث شناخت حقیقت نفس بوده، به گونه‌ای که مثلاً در معنای اول روح، به صورت مبهم، به جسم لطیفی اشاره می‌کند که خون را به واسطه رگ‌ها به اجزا جسمانی بدن می‌رساند و باعث حیات می‌شود! و در معنای اول نفس نیز به یک موضوع و مساله کاملاً اخلاقی اشاره کرده و نفس را جامع صفت غضب و شهوت معرفی می‌نماید که باید از آن در علم اخلاق بحث و گفت و گو کرد و مجالی برای سخن از آن در باب هستی‌شناسی انسان نیست، همچنین در باب معنای اول عقل نیز به معنایی کاملاً عرفی از عقل اشاره کرده که به نظر باید در معنا کردن علمی و بیان حقائق امور، از عرف‌زدگی پرهیز نمود.

لکن در معانی ثانویه هر چهار مورد (قلب، روح، نفس و عقل) با اینکه همه آنها را هم معنای بایکدیگر و یک حقیقت واحد می‌داند و بعضاً آن‌ها را به یکدیگر بر می‌گرداند (مثلاً معنای دوم نفس را که تشکیل دهنده ذات و حقیقت انسان است که چنانچه متخلق به آداب و فضایل شود مطمئن و اگر تابع شهوات و غضبات شود به آن لوازمه و

اماره گویند را به همان معنای دوم قلب بر می گرداند که مدرک انسان بوده و رابطه اش با قلب جسمانی تنگاتنگ است و پاداش و عقوبت متوجه آن می باشد، که این را می توان همان تعریف دوم از عقل نیز دانست) ولی در برخی تعاریف به مفاهیم مختلفی اشاره کرده و با تعاریف مختلف مفاهیم متفاوتی را به شنونده و خواننده منتقل می کند، به عنوان مثال معنای دوم روح را مفهومی غیر قابل شناخت برای اکابر از علما و فحول دانسته و مقوله روح را طبق ظاهر آیه از مقوله امر پروردگار می داند و قائل است که فهم بشر در شناخت آن درمانده می باشد و اقرار به عجز از شناخت روح دارد.

اما آنچه که به عنوان نتیجه از کلام جناب غزالی می توان گرفت این است که ایشان نفس انسان را، شیء لطیف و روحانی می داند که متصف به وصف ادراک و علم بوده و مورد امر و نهی پروردگار قرار گرفته و رابطه ای تنگاتنگ بین این حقیقت و جسم برقرار می باشد که البته شناخت و معرفت آن نیز بس سخت و ناممکن است.

۲-۳. جناب سیف الدین آمدی

یکی دیگر از بزرگان اهل تسنن که در زمینه نفس اظهار نظر کرده، جناب سیف الدین آمدی است، وی پس از بیان برخی نظرات حول محور نفس، بیان می دارد که نظر جامع بین همه نظریه ها این است که قائل شویم نفس در بدن تصرف کرده و بران احاطه دارد لکن از اجزا بدن نیست و نیز قائم بر بدن نمی باشد (آمدی، ۱۴۲۳: ۲۸۱/۴).

با توجه به سخنان ایشان می توان دریافت که جناب آمدی نیز همچون دیگر متکلمینی که مشی فلسفی داشته اند از منتقدان جسم بودن نفس است و حقیقت آن را جسمانی نمی داند و از آنجایی که نفس را متصرف جسم دانسته و همچنین تصریح اش بر این نفس که از اجزا بدن مادی نیست، می توان نتیجه گرفت که اگر قائل به مجرد نباشد، حداقل از طرفداران جسمانیت نفس هم نیست و همین که قیام نفس را بر بدن مادی نمی داند بدین معناست که برای روح انسان استقلال قائل بوده و معنایی فراتر از جسمانیت برای نفس انسان قائل می باشد.

۴. مقایسه دیدگاه‌ها

در این مقاله به نظرات غالب متکلمین دو مذهب بزرگ اسلام یعنی شیعه و سنی در باب حقیقت نفس انسان پرداخته شده است.

به طور خلاصه در مقایسه دو دیدگاه فوق می‌توان گفت از آن جایی که شیعه هم در دوران اهل بیت علیهم السلام که وارثان عقل و عقلانیت و جانشینان عقل کل عالم یعنی نبی مکرم اسلام بوده‌اند و هم بعد از ورود مبانی فلسفی به جوامع اسلامی از اولین فرق و مذاهبی بودند که به دلیل سبقه عقلانی و بهرمندی وافر از اصول و مبانی عقلی، عقلانیت را در دین بیش از پیش گسترش داده و بسیاری از آموزه‌ها را با تفسیر عقلانی گره زدند فلذا موضوع نفس شناسی که بسیار مستعد پذیرش تفکر عقلانی است را نیز با حفظ نقلیات معتبر تفسیری عقلی کردند.

آنان حقیقت نفس را با توجه به مبانی فلسفی عقلی حقیقتی فرامادی و فوق جسمانی می‌دانند که از سنخ ماده و مادیات نبوده و امری متافیزیکی و ماورایی است که با تعلق به بدن مدیر و مدبر جسم و کالبد انسان می‌باشد

در مقابل اهل سنت که از معارف عالیه اهل بیت علیهم السلام محروم بوده و حاکمانشان نیز به دلایل مختلف اکثراً مشی ظاهرگرایی داشتند چنانچه در بسیاری از آموزه‌ها تابع همین روش بوده‌اند غالباً در موضوع نفس شناسی نیز دچار همین خطا شده و از نفس تفسیری با بن مایه‌های جسمانی ارائه دادند و حقیقت نفس را خلاصه در وجود مادی یا از لوازم وجود مادی دانسته‌اند مگر تعدادی اندک از آنان که تلاش کرده‌اند با فهم اصول عقلی به تفسیری صحیح بپردازند.

نتیجه‌گیری

از میان نظرات و ادله فوق و از بین این تشتت آرا میان متکلمین شیعه و اهل تسنن آن رایی که صحیح‌تر بوده و به صواب نزدیک‌تر است آن نظریه‌ای است که نفس انسان را از جسم و جسمانیت منزّه دانسته و آن را جوهری مجرد، مدبر بدن و فرمانده جسم می‌داند، چرا که دلایل فراوان بر مجرد نفس وجود دارد که به برخی در مقاله اشاره و به برخی هم به کتب ارجاع داده شد که طالب حق و حقیقت می‌تواند با رجوع به مطالب در این باره بیشتر به مطالعه پرداخته و کشف واقعیت نماید.

فهرست منابع

١. ابن بدرالدين، حسين (١٤٢٢ ق)، *ينابيع النصيحة في العقائد الصحيحة، صنعاء: مكتبه بدر.*
٢. ابن قيم جوزيه، محمد بن ابى بكر (١٩٩٦ م)، *الروح، بيروت: دار الفكر العربى.*
٣. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ ق)، *لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.*
٤. اخوان الصفا (١٤١٢ ق)، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، بيروت: الدار الاسلاميه.*
٥. آمدى، سيف الدين تغلبى (١٤٢٣ ق)، *أبكار الأفكار فى أصول الدين، محقق: مهدى، احمد محمد، قاهره: دار الكتب و الوثائق القوميه.*
٦. تفتازانى، مسعود بن عمر (١٤٠٩ ق)، *شرح المقاصد، قم: الشريف الرضى.*
٧. سيد مرتضى، على بن حسين (١٤٠٥ ق)، *رسائل الشريف المرتضى، قم: دار القرآن الكريم.*
٨. طباطبايى، محمد حسين (١٤١٧ ق)، *الميزان فى تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامى (وابسته به جامعه مدرسين حوره علميه قم).*
٩. طوسى، محمد بن حسن (١٤١٣ ق)، *التبيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث العربى.*
١٠. علامه حلى، حسن بن يوسف (١٤١٥ ق)، *مناهج اليقين فى أصول الدين، محقق: جعفرى، يعقوب، تهران: دار الاسوه للطباعة والنشر.*
١١. غزالى، محمد بن محمد (١٤١٦ ق)، *مجموعه رسائل الإمام الغزالى، بيروت: دارالفكر.*
١٢. فيض كاشانى، محمد بن شاه مرتضى (١٤٢٨ ق)، *عين اليقين الملقب بالأنوار والأسرار، مقدمه و تصحيح: عبد الرزاق عبيدى فالح، بيروت: دار الحوراء.*

۱۳. لاهیجی، عبد الرزاق بن علی (بی تا)، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام، اصفهان: مهدوی.
۱۴. مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۸ ق)، شرح أصول الکافی لمولی صالح المازندرانی، حاشیه: ابوالحسن شعرانی، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: المکتبه الاسلامیه للنشر و التوزیع.
۱۵. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق)، أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید.
۱۶. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد (۱۴۰۷ ق)، تجرید الاعتقاد، تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی.